

آنتونی گیدنز

جهانی شدن چگونه دنیای ما را شکل می دهد؟

جهان

لغزنده

است
علی عطاران



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

فهرست

۹.....	درباره نویسنده.....
۱۱.....	پیشگفتار.....
۱۳.....	مقدمه مترجم.....
۱۵.....	درآمدی بر ویراست دوم.....
۳۳.....	مقدمه.....
۳۹.....	جهانی شدن.....
۵۳.....	ریسک.....
۶۷.....	سنت.....
۸۱.....	خانواده.....
۹۵.....	دمو کراسی.....
۱۰۹.....	منابع منتخب و توضیحاتی درباره آنها.....

در آمدی بر ویراست دوم

سنگ بنای این کتاب سخنرانی‌های سه سال پیش من در بی‌بی‌سی است. تأثیر عمیق جهانی شدن بر زندگی ما — که موضوع اصلی بحث من در آن سخنرانی‌ها و در این کتاب است — اکنون حتی بیش از آن زمان مورد بحث و مناظره قرار می‌گیرد؛ حتی اصطلاح «جهانی شدن»^۱ هم خودش جهانی‌تر از قبل شده است. کمتر کلمه نیمه-تخصصی‌ای هست که این چنین در افواه عمومی رایج باشد.

در اواخر سال ۱۹۹۸ — که در حال نوشتن متن این سخنرانی‌ها بودم — جنبش ضد جهانی شدن تازه در ابتدای راه بود. از آن زمان، هزاران نفر از مخالفان فرایند جهانی شدن به خیابان‌ها آمده‌اند؛ از سیاتل آمریکا گرفته تا بوئنس آیرس و گوتنبرگ و جنوای ایتالیا. علاوه بر آن، در آن زمان هیچ کس انتظار نداشت حادثه‌ای مثل ۱۱ سپتامبر به وقوع بپیوندد.

هر کدام از این تحولات تحلیل خاص خود را می‌طلبند؛ اما بگذارید همین اول ابتدا بگویم که این رخدادها باعث نشده‌اند من در روایت این کتاب تغییر

1. Globalization

خاصی بدهم. مثلاً واقعه یازدهم سپتامبر را در نظر بگیرید؛ تمام بخش‌های این کتاب به رخداد‌های آن روز و پیامدهای آن مرتبطند. زمینه حملات یازدهم سپتامبر و شیوه انجام آن‌ها هر دو به روند روبه‌رشد جهانی شدن ارتباط دارند که در فصل اول این کتاب تشریح شده است. هدف تروریست‌ها ایالات متحده بود؛ قدرت اول عرصه جهانی. وسیله مورد استفاده آن‌ها برای انجام این حملات مرگبار هواپیمای جت بود. هدف آن‌ها این بود که حمله را طوری طراحی کنند که مخاطبان رسانه‌های جهانی آن را ببینند. دومین هواپیمای مهاجم نیم ساعت بعد از هواپیمای اول به برج جنوبی مرکز تجارت جهانی اصابت کرد تا مطمئن شود پوشش تلویزیونی به اندازه کافی نصیبش می‌شود. تخمین زده شده است که یک میلیارد نفر در سرتاسر جهان لحظه اصابت هواپیمای دوم به برج جنوبی را از صفحه تلویزیون دیده‌اند.

موضوع فصل دوم «ریسک» به اندازه کافی گویاست. حادثه یازدهم سپتامبر توجه ما را به ریسک‌هایی که پیش از این بیشتر افراد، از جمله رهبران سیاسی، به آن‌ها بی‌توجه بوده‌اند جلب کرده است. هر اتفاقی که برای القاعده بیفتد، نابودی برج‌های تجارت جهانی و تخریب ساختمان پنتاگون، قطع به یقین تنها موارد اقدامات تروریستی در سطح «فراملی»^۱ نخواهند بود. ما تازه از نقاط ضعفی که ممکن است مورد استفاده تروریست‌ها قرار بگیرد مطلع شده‌ایم؛ نقاط ضعفی مثل امکان حمله به نیروگاه‌های هسته‌ای، مسموم کردن منابع آب یا انتشار ویروس‌های مرگبار.

عنوان دیگر فصل‌ها (سنت، خانواده، و دموکراسی) شاید در ظاهر با موضوع جهانی‌سازی چندان مرتبط نباشد؛ اما این طور نیست. القاعده جنبشی بنیادگراست و ارتباط نزدیکی و تفکیک‌ناپذیری میان بنیادگرایی و سنت برقرار است. من این موضوع را بیشتر تشریح خواهم کرد. بنیادگرایی موضوعی

نیست که فقط در اسلام، یا به طور کلی در مذهب، اتفاق بیفتد. گروه‌ها و جنبش‌های بنیادگرا هر جایی که باورها و کنش‌های سنتی روبه‌زوال هستند به وجود می‌آیند. بنیادگرایی، چه مذهبی باشد چه ملی و چه قومی، همیشه با امکان خشونت همراه است؛ چون بنیادگرایی آنتی‌توتسم‌مح است. در نظر بنیادگرایان تنها یک روش درست و صحیح برای زندگی وجود دارد و افرادی که به این روش معتقد نیستند بهتر است از سر راه برداشته شوند.

دغدغه اصلی بسیاری از انواع بنیادگرایی، به ویژه نوع مذهبی آن، خانواده و نقش در حال‌تغییر زنان است. بنیادگرایان مذهبی می‌خواهند مدرنیته را به عقب برانند و این تلاش آن‌ها در هیچ حوزه‌ای آشکارتر از رهایی زنان نیست. بنیادگرایان، چه راستگرایان مذهبی آمریکایی باشند و چه جنبش‌های اسلامگرا، طرفداران سرسخت شکل سنتی خانواده و دشمن تلاش‌های زنان برای رهایی از قید نقش‌های سنتی و فرهنگی هستند. آن‌ها به همان میزان با دموکراسی و اصول مبتنی بر «حقوق جهان‌شمول بشر» دشمنی دارند. در ویرایش اول این کتاب گفته‌ام که امروزه ملت‌ها با دشمن روبه‌رو نیستند؛ بلکه با ریسک و خطر روبه‌رو هستند. آیا وقایع یازدهم سپتامبر این گزاره را ابطال کرده است؟ گمان نمی‌کنم.

تشدید روند جهانی‌شدن ماهیت دولت - ملت‌ها و نوع ارتباط آن‌ها با یکدیگر را، به خصوص میان کشورهای صنعتی، از اساس تغییر داده است. شمار زیادی از کشورهای میل به اشغال یا تسخیر قلمروی یکدیگر را از دست داده‌اند. هنوز در مناطق مختلف جهان دولت‌های ستیزه‌جویی مثل عراق تحت فرمانروایی صدام حسین وجود دارند؛ اما مهم‌ترین سرچشمه‌های خطر، هم برای کشورهای صنعتی و هم برای کشورهای روبه‌توسعه، «حکومت‌های فرومانده»^۱ و روبه‌فروپاشی و ترس و نفرت حاصل از وضعیت آن‌هاست؛

افغانستان نمونه واضح این مثال است. کشورهایی که با فقر یا عوارض طولانی مدت استعمار و جنگ سرد، یا هر دو، دست به گریبان هستند یا دولت آن‌ها مشروعیت ندارد خاک حاصل خیزی برای رشد ناامیدی و تنفر هستند. همان‌طور که ظهور القاعده نشان داد این کشورها می‌توانند تبدیل به پناهگاهی برای شبکه‌های فراملی و تهدیدی جدی برای تمامیت دیگر ملت‌ها شوند.

با وقوع حادثه یازده سپتامبر موجی از نوشته‌های تحلیلی به پیش‌بینی وضعیت جهان پس از این رخداد پرداختند. آیا وقایع یازده سپتامبر نقطه عطفی در تاریخ جهان بودند؟ اگر پاسخ مثبت است — که در زمان وقوع این رخداد پاسخ غالب همین بود — آیا واقعاً جهان دیگر مثل سابق نخواهد بود؟ آسان‌ترین راه برای پاسخ‌دادن به این پرسش آن است که جهان را یک روز قبل از واقعه یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ به یاد بیاوریم. اگر حوادث تروریستی ایالات متحده اتفاق نیفتاده یا به هدف خود نرسیده بودند جهان امروز چگونه بود؟

واضح است که یازدهم سپتامبر برخلاف آنچه بسیاری از ناظران شوکه شده از این حادثه غیرمنتظره و غیرمحمتمل ادعا می‌کردند، منجر به گسست تاریخی آن‌چنانی نشد. در مقایسه، فروپاشی دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ نماد پرمعناتری برای تاریخ معاصر بود و حتی می‌توان گفت زمینه‌ساز حوادث رخ داده در نیویورک و واشنگتن (حمله به برج‌های تجارت جهانی و پنتاگون) بود. گروه‌های اسلام‌گرای ستیزه‌جو «که القاعده را تشکیل دادند» در سال‌های آخر جنگ سرد از طرف آمریکا حمایت می‌شدند تا بتوانند شوروی را از افغانستان بیرون برانند. با پایان جنگ سرد نه غرب و نه روسیه علاقه‌ای به وقایع افغانستان نشان ندادند و این کشور را در آشوبی «که خودشان هم در به‌پا کردن آن نقش داشتند» رها کردند. چنین وضعیتی در بسیاری از نقاط دیگر جهان نیز رخ داد؛ در آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی و مرکزی. بسیاری از دولت‌های فرومانده جهان در کشورهای قرار دارند که دو ابرقدرت جنگ سرد در آنجا جنگ نیابتی انجام می‌دادند.